

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به «تبلیغ» و نه ... تنها برای خواندنست و ...

44



با سپاس از «ب.م» و
«م.ح.خ» که این تارنما را به
من شناساند .

اساطیر و افسانه های ایرانیان ارمنی

<http://www.arir.org/>



اساطیر

مقدمه

ارمنستان باستان که بخش شمالی آسیای مقدم یا آسیای غربی را شامل می‌شد، با توجه به موقعیت خاص جغرافیایی خود کشوری ترانزیتی به حساب می‌آمد. بدین ترتیب ارمنستان مکانی بود که ساکنین حوضه بین‌النهرین، آسیای صغیر و قفقاز می‌توانستند با هم رابطه برقرار کنند. کاروانهای تجاری از ارمنستان می‌گذشت و یکی از راههای یورش نظامی و لشگرکشی جهانگیران باستان بود. بنابراین بی‌تردید جهان‌بینی و تفکرات ملل مختلف مردم ارمنستان را تحت تأثیر قرار می‌داد. از سوی دیگر کشورگشایان نیز باورها و اعتقادات خود را با توسل به زور و فشار در میان مردم کشورهای تسخیر

شده، رواج می‌دادند و ایزدان اساطیری مورد پرستش خود را به شخصیت‌های قابل پرستش برای سایرین مبدل می‌ساختند. این روند در میان طبقه حاکم و اشراف متداولتر بود. از این رو در ارمنستان نمایندگان ایزدستان اساطیری جنوب‌غربی یعنی آشوری- بابلی، غربی یعنی آسیای صغیر و خت‌ها، و نیز در جنوب‌شرقی یعنی ایزدستان باستانی ایرانی به عاریت گرفته شده است. پس در واقع باورهای اساطیری و ایزدستان اساطیری ارمنی تلفیقی از عناصر دینی و ایزدستان اساطیری غیر ارمنی و باورهای دینی بومیان می‌باشد. اصولاً ایزدستان اساطیر ارمنی بر پایه اصل خانواده و رابطه خویشاوندی پایه‌ریزی شده و همین امر آنرا از ایزدستان اساطیر ایران باستان متمایز می‌سازد. پدر خانواده آرامازد بود که سه دختر بنامهای آناهید، آستیک و نانه و یک پسر بنام میهر (میهر) داشت. در برخی منابع ارمنی واهگن را نیز پسر آرامازد می‌دانند.

در دوران هلنیستی بعضی از ایزدان و ایزدبانوان یونانی هم به جمع ایزدان ارمنی پیوستند، بطوریکه آنان را یا با ایزدان و ایزدبانوان ارمنی همسان ساختند و یا تندیس ایزدان و ایزدبانوان یونانی مانند آرتمیس، آخودیت، آتناپالاس- هواکلس را در کنار تندیس ایزدان و ایزدبانوان ارمنی برپا داشتند و بطور مستقل ایشان را پرستیدند. در ایزدستان اساطیر ارمنی ازدواج، مرگ و پدیده تضاد میان ایزدان و ضد ایزدان وجود ندارد و به ایزدان خیر و ایزدان شر تقسیم نمی‌شوند. هرچند در باورهای ابتدایی مردم ارمنی اعتقاد به دیوها و ارواح پلید وجود داشت.

آرامازد

در میان خدایان اساطیری ارمنی آرامازد جایگاه نخست را به خود اختصاص داده و ایزد عمده محسوب می‌شود. این خدای اساطیری ارمنی شباهت‌های بسیاری به زئوس یونانی، ژوپیتر رومی، ایندرا هندی و تشابه اسمی با اهورامزدا ایرانی دارد. در باورهای ارمنی های باستان آرامازد پدر خدایان و ایزد بانوان و داناترین دانایان به شمار می‌رفت. آرامازد خالق سایر ایزدان و ایزدبانوان و پدید آورنده و حامی ارمنستان تلقی می‌شد. او به زمین فروانی و حاصلخیزی ارزانی می‌داشت و وفور نعمات از او بود و صفاتی مانند بزرگ و شجاع از جمله القاب وی بود. در ارمنستان باستان پرستشگاه‌ها و قربانگاه‌های بسیاری برای آرامازد برپا شده بود. از پرستشگاه‌های اصلی وی قلعه آنی در داراناقی هاید علیا بود. قلعه آنی گورستان شاهان اشکانی ارمنی (آرشاگونی) نیز بوده است. دیگر پرستشگاه مهم آرامازد بر فراز کوه پاکاتو یا پاشات درواسپوراکان بوده و در این پرستشگاه او و ایزدبانو آستیک یکجا مورد پرستش قرار می‌گرفتند.

آرامازد دارای یک فرزند ذکور به نام میهر و سه دختر به نام‌های آستیک، آناهید و نانه بود در برخی از منابع ارمنی واهگن را نیز فرزند وی می‌دانند. درباره اینکه آرامازد دارای همسر بوده است یا نه، میان پژوهشگران اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این اعتقادند که او همسری اختیار نکرده ولی سایرین ابراز می‌دارند که ایزدبانو آناهید همسر او بوده است. مراسم آرامازد در اوایل نوآسارد برگزار می‌شد.

تیر

تیر در ایزدستان اساطیری ارمنی منشی آرامازد و در عین حال آموزش دهنده دانش و هنر سخنوری بود و با متیس، ایزد خرد یونانیان و چیتا، ایزد حکمت آئین مزدا تشابهات بسیاری داشت. واژه تیر به قدرت، استحکام و شجاعت اطلاق می‌شد. بنابراین در باورهای عامه مردم او ایزد هوشیاری و دانایی و حامی علم و هنر بود. تیر منشی ایزدستان محسوب می‌شد و بین ایزدان و کاهنان رابطه برقرار می‌کرد. محبوبیت این ایزد نزد ارمنیان باستان بعدی بود که یکی از ماه‌های سال را از نام تیر، تره (Tre) خوانده می‌شد که از لحاظ زمانی منطبق با ماه آوریل بود.

در زبان ارمنی در زمانهای قدیم دانشمندان را تیراتسو می خواندند که از واژه تیر اطلاق می شد. تیر از ایزدان محبوب بود و در نقاط مختلف ارمنستان برای وی پرستشگاههایی بنا شده بود.

مهر

نام میهر (مهر)، ایزد آتش و خورشید، برای اولین بار در کتاب «تاریخ ارمنستان» اثر مشهور «آگاتانگقوس» مورخ ارمنی قرن پنجم میلادی آمده است. او چنین نوشته «گریگور لوساوریتس» به دهکده باگایاریچ می رود و پرستشگاه میهر فرزند آرامازد را تخریب و گنجینه آنرا میان مستمندان تقسیم می کند و در این محل یک کلیسا بنا می کند. میهر از ایزدان محبوب ارمنیان باستان بوده و میهر پرستی در هایک علیا در شمال غربی ارمنستان، واسپوراکان، تارون، ساسون، سیونیک و آغوانک بود و حتی «گارنی» که از آثار باستانی ارمنستان بشمار می رود، از جمله پرستشگاههای میهر بوده است. مهر از محبوبیت خاصی برخوردار بوده بطوریکه جشن مهر در روز چهاردهم ماه مهگان ارمنی مصادف با ماه فوریه، با شکوه فراوان برگزار می شد و حتی یکی از ماههای ارمنی نیز میهر خوانده می شد. در زبان ارمنی به پرستگاه «مهیان» گفته می شود که از واژه میهر یا مهر مشتق شده که این مسئله نشانگر احترامی است که ارمنیان برای این ایزد قائل بوده اند.

آناهید

آناهید، دختر آرامازد بزرگ، محبوب ترین ایزد بانوی ارمنی بود که در اقصی نقاط ارمنستان مورد پرستش قرار می گرفت. او زندگی بخش، مادر خردها، خیرخواه ابنای بشر و نیرومند بود و برخی او را همان ایشتر ایزد بانوی آشوری - بابلی می دانند. در قرون میانی مردم بر این باور بودند که کشور ارمنستان توسط این ایزدبانو موجودیت می یافت و به حیات خود ادامه می داد. آناهید به مقوله دیگری ایزد بانوی مادر، ایزدبانوی باروری و جنگ نیز بود و شاهان از وی قدرت مملکت داری و غلبه بر دشمنان را طلب می کردند. پرستگاههای آناهید در یریزا، آرتاشات، آستیشاق و آرمویر قرار داشت و به موجب محبوبیت این ایزدبانو از غنی ترین پرستگاهها محسوب می شد.

آستیک

آستیک، دختر آرامازد ایزد پدر، ایزدبانوی عشق، زیبایی و شجاعت بود. آستیک همسر واهگن ایزد جنگ و پیروزی، دلیری، رعد و کشنده اژدها بود. نام آستیک از واژه ارمنی «آستق» به معنی ستاره مشتق شده است. در تارون برای ایزدبانو آستیک پرستگاههایی ساخته شده بود. آستیک در واسپوراکان نیز از ایزدبانوان محبوب بود و بسیاری از اماکن، تپه ها و کوههای مرتفع بنام او خوانده میشد. آستیک را ایزدبانوی آب نیز می دانستند زیرا در جشنی که برای او برگزار میشود، آب بازی و آب پاشی نیز متداول بود. جشن ویژه آستیک همه ساله با شکوه فراوان در پرستگاههای وی برپا میشد و «وارتاوار» خوانده میشد. این جشن امروز نیز میان ارمنیان رایج است و در ماه ژوئیه برگزار میشود. در باورهای اساطیری ارمنیان آستیک و واهگن از چهره های نورانی آسمانی به شمار می رفته اند.

واهاگن اژدها افکن

واهاگن از ایزدان باستانی و بسیار محبوب ایزدستان اساطیری بوده است. او را ایزد شجاعت جنگاوری، رعد، نیرومندی مطلق، پیروزی، آتش و خورشید پنداشته اند. از آنجائیکه واهاگن ایزد اهداء کننده شجاعت بوده شاهان ارمنستان باستان از او دلاوری می طلبیدند. در برخی منابع تاریخی، واهاگن را بصورت انسانی قلمداد و او را فرزند تیلگران، پادشاه سلسله یرواندی دانسته اند. در باور ارمنیان باستان، اژدها موجودی هولناک و خطرناک بود و هنگامی که طوفان می شد به آسمان می رفت و جلوی بارش باران را می گرفت و مانع تابش نور خورشید می شد. پس واهاگن اژدها افکن با اژدها می جنگید، او را مغلوب می گرد و خورشید و باران را نجات می داد. این افسانه ارمنی با پدیده های طبیعی مانند آب و دریاها، رودها، باران و طوفانها، رعد و خشکسالی در ارتباط بوده است هرچند با گذشت زمان، کیش پرستش واهاگن تحت تأثیر اساطیر ایرانی و هندی قرار گرفته ولی واهاگن را بایستی از ایزدان ارمنی دانست که پرستش این ایزد به ازمه بسیار قدیم برمی گردد.

پرستگاه اصلی واهاگن در آشتیشات از توابع تارون ارمنستان قرار داشته و "واهه وانیان" نامیده می شد.

جشن ویژه واهاگن در روز هفتم ماه ارمنی "ساهمی" برابر با پانزدهم ماه اکتبر میلادی، باشکوه فراوان برگزار می شد. درضمن، روز بیست و هفتم هرماه ارمنی به واهاگن اختصاص داشت و بنام او خوانده می شد.

افسانه آرداشس و آرداوازد

پیدایش این افسانه به قرنهای اول و دوم میلادی برمی گردد و در دوران پادشاهی تیکران اول به نقطه اوج خود می رسد و به واسطه ارزشی که داشته، به عنوان ادامه داستان تیکران و آژدهاگ محسوب می شود. در واقع آغاز این افسانه با زمانی مصادف می شود که آرامنه در حال مبارزه با رومیها بودند. این افسانه از چند بخش تشکیل می شود:

بخش اول: افسانه ((یرواند و سمبات))

در زمان شکار، پادشاه سانادروک به طور ناگهانی کشته و یرواند به پادشاهی می رسد. یرواند با شک کردن به فرزندان سانادروک، تمام آنها را به قتل می رساند. از بین فرزندان سانادروک فقط آرداشس که شیرخواری بیش نبود توسط دایه اش نجات می یابد. پس از نجات او، دایه به سمبات که از مخالفان یرواند بود پیغام می فرستد و وی را از سلامت آرداشس با خبر می کند. سمبات به منظور مراقبت نزد او می رود و به صورت مخفی در میان چوپانان زندگی می کند. یرواند که طبعی خشن داشت برای نابودی آرداشس تلاشهای بسیاری می کند، ولیکن کوششهای وی بی نتیجه می ماند. وقتی آرداشس به سن نوجوانی می رسد، همراه سمبات وارد ارمنستان شده و در مقابل یرواند به مبارزه می پردازد و در جنگ پیروز شده و یرواند را به قتل می رساند. بعد از این واقعه آرداشس به پادشاهی می رسد و پایتخت خود آرداشات را بنا می کند.

بخش دوم: افسانه ((آرداشس و ساتنیک))

آلانه‌ها به قصد ویرانی با جمعیتی زیاد وارد ارمنستان می‌شوند. آرداشس سپاه خود را جمع و علیه آلانه‌ها وارد جنگ می‌شود. سپاه آرداشس فرزند پادشاه آلانه‌ها را گروگان گرفته و نزد وی می‌آورند. بدین ترتیب به منظور آزادی شاهزاده، آلانه‌ها درخواست صلح و دوستی می‌کنند و قسم می‌خورند دیگر به منظور جنگ و ویرانی قصد ارمنستان را نکنند، ولی آرداشس خواسته آنها را رد می‌کند. در این زمان ساتنیک جهت درخواست آزادی برادرش نزد پادشاه ارمنی می‌رود و آرداشس با دیدن دختر زیبا و خوش صدا مجذوب وی شده و تصمیم می‌گیرد با او ازدواج کند و بدین سان بین دو سپاه عهدنامه صلح منعقد می‌شود.

بخش سوم: افسانه ((آرداشس و آرداوازده))

از ازدواج آرداشس و ساتنیک، آرداوازده به دنیا می‌آید. آرداوازده رشد کرده و به جوانی قوی و برومند بدل می‌شود و به مرور زمان به پادشاه آرگاوان حسد می‌ورزد و از پدرش می‌خواهد حکومت آرگاوان را به وی واگذار کند و پادشاه نیز درخواست فرزندش را برآورده می‌سازد. پس از این حادثه، پادشاه آرگاوان کمر قتل آرداشس را می‌بندد و بهمین منظور روزی او را به شام دعوت می‌کند ولی فرزندانش آرداشس از این توطئه مطلع شده و غوغا به راه می‌اندازند. این افسانه با مرگ آرداشس و به زنجیر در آمدن آرداوازده به پایان می‌رسد. در هنگام مرگ آرداشس بسیاری خودکشی می‌کنند و این امر باعث نارضایتی شاهزاده می‌شود و چنین می‌گوید:

وقتی تو رفتی
و تمام کشور را با خود بردی
من روی این خرابه‌ها
برای که پادشاهی کنم.

آرداشس نیز خشمگین شده و فرزندش را چنین نفرین می‌کند: چنانچه سوار اسب شوی و به شکار روی از رود آزاد به سمت کوه ماسیس یلان تو را بگیرند و ببرند به رود آزاد، به سوی ماسیس. آنجا بمانی و روشنایی نبینی. نفرین پدر گریبانگیر فرزند می‌شود و آرداوازده برای همیشه در غاری زیر زمین توسط یلان زندانی و به زنجیر کشیده می‌شود. سگهای وفادار آرداوازده دائم در تلاش هستند تا زنجیرها را پاره کنند و او را از غار نجات دهند و به زندگی ملالت بار وی خاتمه بخشند، لیکن آهنگران چکش بدست گرفته و بر روی زنجیرها می‌کوبند تا آنها را محکم تر سازند.

افسانه‌ها

ساسونتسی داویت

داستان حماسی - افسانه ای ساسونتسی داویت که به "شجاعان ساسون"، "سرای دلیران"، "سرای بزرگان" و "پهلوانان ساسون" نیز شهرت دارد شاهکار خلاقیت هنری شفاهی توده های مردم ارمنی در اعصار گوناگون تاریخ است. اگرچه داویت به ساسونتسی یعنی اهل ساسون ملقب شده اما در حقیقت قهرمان ملی - حماسی سراسر ارمنستان و همه ملت ارمنی است. این اثر حماسی - افسانه از چهار قسمت یا آنگونه که در خود داستان آمده از چهار شاخه تشکیل شده است که قسمت یاشاخه سوم آن هسته مرکزی اثر است و به شرح پهلوانی های داویت می پردازد که نسل سوم پهلوانان افسانه است. این قهرمان بیش از دیگر قهرمانان بازتاب آرزوها و امیدها و دلبستگی های مردم بوده و در ذهن خلاق مردم با ویژگی های والای انسانی و مردمی پرورش یافته است.

نخستین سرایندگان این اثر، آنگونه که از بررسی ساختار داستانی و ویژگی های زبان شناسانه برمی آید، سالخوردگان یعنی پیرمردان و پیرزنان بوده اند و داستان را با گویش های مختلف زبان ارمنی که در مناطقی مانند "موکس"، "موش"، "ساسون" با آنها تکلم می شده و نیز با گویشهای موسوم به آراتی نقل کرده اند. نسخه های گوناگونی از این اثر در دست است که در برخی از بندهای آنها زبان و قواعد شعری مثل قافیه بندی و رعایت وزن نیز مشهود می باشد؛ ولی اثر در کل خود منظوم نیست. تنها نواخت های کلامی و آهنگ واژه ها تا حدود زیادی مراعات شده است و داستان به گونه ای آهنگین روایت می شود و گاه ویژگی های زبانی یک گویش که اغلب با دیگر گویش ها تفاوت های فاحشی دارد بیش از پیش خودنمایی می کند.

قهرمانان حماسه با آنکه منشأ^۱ فوق طبیعی دارند و با ویژگی های جسمانی و روانی و رفتاری خود شخصیت هایی غیر واقعی هستند اما دارای ماهیتی عمیقاً انسانی اند. این قهرمانان شخصیت های زنده ای هستند که دارای دلیری های فوق بشری اند و رشادت هایی افسانه ای از خود نشان می دهند، اما در عین حال دارای ضعف های انسان خاکی نیز هستند. در جاهائی که زندگی زمینی این پهلوانان حماسی تصویر می شود نه تنها اعجاز آفرینی های آنان با جزئیات کامل ترسیم می شود، بلکه احساس های انسانی آنان نیز مورد توجه قرار می گیرد. قهرمانان افسانه، اعجاز آفرینی می کنند، چرا که مصالح ملی چنین ایجاب می کند؛ چرا که در خود توان انجام اینگونه اعمال اعجاز آمیز را می بینند؛ اما اینگونه کارها هیچ مزیتی برای آنان در پی ندارد و قهرمانان به دلیل توان انجام این اعجازها رابطه خود را با مردم نمی گسلند. پهلوانان حماسه پس از آنکه پا به سن نیز می گذارند پاکی و بی آلاشی کودکانه روح خود را از دست نمی دهند و با صداقت ذاتی خود به هر ندای حق طلبانه ای بی درنگ پاسخ مثبت می دهند.

ساناسار پهلوان اصلی شاخه نخست داستان چه به دلیل نحوه بوجود آمدنش در قصه و چه به دلیل اعمال قهرمانی خود پیوند تنگاتنگی با افسانه های کهن دارد. این پهلوان تجسم انسانی با نیروی بی پایان یکی از عناصر طبیعی یعنی آب است و به نوعی با کیش پرستش آب که در میان ارمنی های ازمنه باستان متداول بوده، بستگی دارد. او که از آب بوجود می آید ساز و برگ رزمی، شمشیر صاعقه بار و اسب پرنده و آتشناک خود را نیز از آب دریافت می کند. اسبی که هم ساناسار و هم پهلوان نسل های بعد از او، یعنی مهر بزرگ، داویت و مهر کوچک را نیز در جنگ ها یاری می کند و بسیاری اعمال شگفت انگیز از خود بروز می دهد. این اسب قادر است به زبان انسان با قهرمانان سخن گوید، تندتر از باد پرواز کند، از اعماق دریا تا به آفتاب اوج گیرد و لشکریان دشمن را به ضرب لگد و دم خود درو کند و سوار خود را از هر مهلکه ای نجات دهد.

قهرمان مرکزی شاخه^۲ دوم افسانه^۳ "ساسونتسی داویت" مهر شیرافکن ملقب می شود. این قهرمان فرزند ساناسار است و استعداد فوق بشری نیرو گرفتن از آب و همینطور استفاده از سلاح و اسب معجزه گر را نیز از پدر خود به ارث می برد. او که موجودی شکست ناپذیر است در پهنه حیات انسانی دچار ضعف های بشری می گردد. ولی از آنجایی که همین ضعف ها را پسر او یعنی داویت نیز از خود نشان می دهد، انسان دچار این تردید می شود که نکند آفرینندگان اثر برای تداوم منطقی داستان و خلق شخصیت های ضروری داستانی، یا به تعبیری امروزی، برای آفریدن شخصیت های جدید الزامی در تداوم داستان و دادن نقش های ویژه به آنها، به رغم خواست و تمایل خود، ناگزیر شده اند این ضعف ها را در قهرمانان خود بپذیرند. همچنانکه منطق داستان حکم می کند باغداसार، برادر کوچک ساناسار، باید اجاق کور باشد.

پهلوان عمده شاخه سوم داستان و در واقع قهرمان اصلی اثر "ساسونتسی داویت" است. داویت علاوه بر ویژگی های استثنائی شخصی، مشخصه های عمده پهلوانان نسل های پیش از خود را نیز یکجا دارا است. درواقع می توان گفت مردم در روند خلق این اثر افسانه ای - حماسی کوشیده اند تا همه آن ویژگی های جسمانی -

روانی را که از یک انسان آرمانی انتظار داشته اند به داویت ببخشند و او را به مثابه انسانی کامل که شایسته تحسین است، در قلوب آیندگان جاودانه سازند.

گذشت و بزرگی روح و بلند نظری از ارکان اصلی شخصیت این پهلوان حماسی است و این خصیصه به بهترین گونه در صحنه^۲ نبرد ملک مصر و داویت متجلی می شود. ملک مصر پیشنهاد می کند نفری سه ضربه به دیگری وارد آورند. داویت می پذیرد و حتی گزینش نوع سلاح را نیز به ملک وا می گذارد. سپس با دلاوری فوق بشری در برابر ضربه های سهمناک گرز ملک چون کوه استوار می ماند و خم به ابرو نمی آورد، اما هنگامی که نوبت به او می رسد تا سه ضربه بر ملک وارد آورد، یکی از ضربه ها را بنا به خواهش مادر ملک مصر که مدتی نیز به داویت شیر داده، به او می بخشد. ضربه دوم را هم به پاس مهربانی هائی که خواهر ملک به هنگام کودکی در حق او روا داشته، به ملک می بخشد و هیچ اضطراب و دغدغه ای به خود راه نمی دهد که اگر ضربه سوم، یا در واقع تنها ضربه وی، کاری نبود، چه پیش خواهد آمد. این گذشت و بزرگی روح داویت بی تردید از ایمان او به پیروزی نشأت می گیرد و این ایمان نیز ریشه در عشق و علاقه وی به میهن و مردمش دارد.

ویژگی دیگر شخصیت داویت این است که حتی در نبرد با دشمن کینه توز و خون آشام نیز به فکر سوء استفاده از موقعیت ها نیست و به دشمن که آمادگی رزمی ندارد شبیخون نمی زند. بلکه با صدای بلند آواز سر می دهد: "آهای! هر که خواب است بیدار باشد. هر که بیدار است اسب خود را زین کند. هر که اسبش را زین کرده است، سلاح بردارد. هر که سلاح بر کمر بسته است سوار اسب شود و به میدان آید. تا مبادا کسی بگوید که داویت دزدانه آمد و دزدانه رفت."

قهرمان شاخه چهارم یا آخرین قسمت اثر حماسی افسانه ای "ساسونتسی داویت" مهر کوچک پسر داویت است. او که با نفرین پدر نامیرا و بی وارث و تنها مانده است از سرزمینی به سرزمینی دیگر می رود تا عدالت را در همه جا بگستراند. اما دیری نمی پاید که مستأصل می شود و دیگر قدرت مبارزه بر ضد بی عدالتی را از دست می دهد. حتی خاک نیز توان تحمل سنگینی او را ندارد. سرانجام به ضرب شمشیر صاعقه بار، در صخره شکافی می گشاید و خود و اسبش در دل سنگ پنهان می شوند و سالی دوبار از دل سنگ بدر می آیند روی زمین به گشت و گذار می پردازند.

پهلوانان حماسه با آنکه همگی از تبار شاهان هستند ماهیتی مردمی دارند و عملاً بر ضد شاهان و دشمنان مردم قیام می کنند و با آنکه از اقتداری فزون تر از اقتدار هر شاه برخوردارند، هیچگاه همبستگی عمیق خود را با مردم از دست نمی دهند و پیوسته از حقوق مردم دفاع می کنند و از سوی آنان مورد حمایت قرار می گیرند.

"ساسونتسی داویت" برخلاف نظریه برخی پژوهشگران ارمنی که این اثر را دارای ماهیت و جوهر فتودالی و اشرفی می دانند، یک اثر حماسی - افسانه ای بسیار مردمی است و ریشه در سنت ها، باورها، آرمان ها، آرزو ها و امیدهای ستمدیده ترین اقشار ملت ارمنی دارد و از نیازهای تاریخی همین قشرها نیز سرچشمه گرفته است. یکی از تردید ناپذیرترین دلایل این مدعا زبان داستان است. زبان داستان در همه گونه ها زبان گفتاری مردم ساده شهر و روستاست و تمثیل ها و تصاویر آن از زندگی عادی عامه^۳ مردم برگرفته شده است. از مجالس و ضیافت های اشرافی و درباری در این اثر هیچ نشانه ای نیست. حتی شاهدخت ها نیز پس از ازدواج با پهلوانان قصه، زندگی ساده^۴ مردم عادی را در پیش می گیرند و هیچ مزیتی نسبت به دیگران ندارند. پهلوانان نیز هرگز سلطنت را نمی پذیرند و مانند مردم عادی به زندگی خود ادامه می دهند.

افسانه آرداشس و آرداواز

پیدایش این افسانه به قرنهای اول و دوم میلادی برمی گردد و در دوران پادشاهی تیکران اول به نقطه اوج خود می رسد و به واسطه ارزشی که داشته ، به عنوان ادامه داستان تیکران و آزداهاگ محسوب می شود. در واقع آغاز این افسانه با زمانی مصادف می شود که ارامنه در حال مبارزه با رومیها بودند. این افسانه از چند بخش تشکیل می شود:

بخش اول: افسانه ((یرواند و سمبات))

در زمان شکار، پادشاه سانادروک به طور ناگهانی کشته و یرواند به پادشاهی می رسد. یرواند با شک کردن به فرزندان سانادروک، تمام آنها را به قتل می رساند. از بین فرزندان سانادروک فقط آرداشس که شیرخواری بیش نبود توسط دایه اش نجات می یابد. پس از نجات او، دایه به سمبات که از مخالفان یرواند بود پیغام می فرستد و وی را از سلامت آرداشس با خبر می کند. سمبات به منظور مراقبت نزد او می رود و به صورت مخفی در میان چوپانان زندگی می کند. یرواند که طبعی خشن داشت برای نابودی آرداشس تلاشهای بسیاری می کند، ولیکن کوششهای وی بی نتیجه می ماند. وقتی آرداشس به سن نوجوانی می رسد، همراه سمبات وارد ارمنستان شده و در مقابل یرواند به مبارزه می پردازد و در جنگ پیروز شده و یرواند را به قتل می رساند. بعد از این واقعه آرداشس به پادشاهی می رسد و پایتخت خود آرداشات را بنا می کند.

بخش دوم: افسانه ((آرداشس و ساتنیک))

آلانهها به قصد ویرانی با جمعیتی زیاد وارد ارمنستان می شوند. آرداشس سپاه خود را جمع و علیه آلانهها وارد جنگ می شود. سپاه آرداشس فرزند پادشاه آلانهها را گروگان گرفته و نزد وی می آورند. بدین ترتیب به منظور آزادی شاهزاده، آلانهها درخواست صلح و دوستی می کنند و قسم می خورند دیگر به منظور جنگ و ویرانی قصد ارمنستان را نکنند، ولی آرداشس خواسته آنها را رد می کند. در این زمان ساتنیک جهت درخواست آزادی برادرش نزد پادشاه ارمنی می رود و آرداشس با دیدن دختر زیبا و خوش صدا مجذوب وی شده و تصمیم می گیرد با او ازدواج کند و بدین سان بین دو سپاه عهدنامه صلح منعقد می شود.

بخش سوم: افسانه ((آرداشس و آرداواز))

از ازدواج آرداشس و ساتنیک، آرداواز به دنیا می آید. آرداواز رشد کرده و به جوانی قوی و برومند بدل می شود و به مرور زمان به پادشاه آرگاوان حسد می ورزد و از پدرش می خواهد حکومت آرگاوان را به وی واگذار کند و پادشاه نیز درخواست فرزندش را برآورده می سازد. پس از این حادثه، پادشاه آرگاوان کمر قتل آرداشس را می بندد و بهمین منظور روزی او را به شام دعوت می کند ولی فرزندان آرداشس از این توطئه مطلع شده و غوغا به راه می اندازند. این افسانه با مرگ آرداشس و به زنجیر در آمدن آرداواز به پایان می رسد. در هنگام مرگ آرداشس بسیاری خودکشی می کنند و این امر باعث نارضایتی شاهزاده می شود و چنین می گوید:

وقتی تو رفتی

و تمام کشور را با خود بردی

من روی این خرابه ها

برای که پادشاهی کنم.

آرداشس نیز خشمگین شده و فرزندش را چنین نفرین می کند: چنانچه سوار اسب شوی و به شکار روی از رود آزاد به سمت کوه ماسیس یلان تو را بگیرند و ببرند به رود آزاد، به سوی ماسیس. آنجا بمانی و روشنایی نبینی. نفرین پدر گریبانگیر فرزند می شود و ارداوازد برای همیشه در غاری زیر زمین توسط یلان زندانی و به زنجیر کشیده می شود. سگهای وفادار ارداوازد دائم در تلاش هستند تا زنجیرها را پاره کنند و او را از غار نجات دهند و به زندگی ملالت بار وی خاتمه بخشند، لیکن آهنگران چکش بدست گرفته و بر روی زنجیرها می کوبند تا آنها را محکم تر سازند.

تیگران و جنگ اژدها

این افسانه به تیگران، پادشاه سلسله یرواندی، منسوب است که علیه آخرین پادشاه ماد اژدهاک (اژی دهاک یعنی اژدها در زبان ارمنی) با کوروش پارسی متحد و در میدان نبرد اژدهاک را به قتل رساند. تیگران از شجاع ترین و تواناترین پادشاهان ارمنستان بود. او نه تنها برای سرنگونی مادها با کوروش متحد بود بلکه مدتی نیز بر یونانیان تسلط یافت و توانست ارمنستان را توسعه بخشد. در ابتدا روابط تیگران با اژدهاک خوب بود و حتی خواهرش تیگرانوهی را به همسری اژدهاک درآورد. اژدهاک براین باور بود که خویشاوندی با تیگران باعث تحقق آرمان دیرینه اش یعنی کشتن تیگران می شد.

شب سراسیمه اژدهاک از خواب پرید و آنچنان از خوابی که دیده بود وحشت زده شد که فوراً آن را با مشاورین خود در میان گذاشت. در خواب، اژدهاک خود را در سرزمینی ناشناس، در کنار کوهی پوشیده از یخ دیده بود که گویا آن سرزمین ارمنستان بود. برقله کوه، زنی بلندقامت با رخساری گلگون و لباسی ارغوانی وضع حمل می کرد. از او سه بهادر کامل و بالغ به دنیا آمدند. بهادر اول سوار بر شیر به غرب می تاخت، بهادر دوم سوار بر پلنگ به شمال، و اما بهادر سوم سوار بر اژدهائی عجیب الخلقه به قصر اژدهاک نزدیک می شد. در آن موقع ما مشغول ستایش ایزدان بودیم و انگار اوقصد شکستن ایزدان ما را داشت. اما من به مقابله با او پرداختم و در ابتدا هر دو مجروح شدیم ولی بالاخره من مغلوب او شدم و تعبیر این خواب چیزی جز پیروزی تیگران ارمنی بر مادها نبود.

تیگران سپاه عظیمی از گرجستان، کاپادوکیه، هایک بزرگ و کوچک، آقونک گردآورد و به سمت سرزمین ماد به حرکت درآمد. بین دو سپاه جنگ سختی درگرفت و تیگران اژدهاک را به قتل رسانید و بدین ترتیب پیروزی نصیب تیگران شد. به نقل از مورخ نامی ارمنی موسس خورنی این افسانه نشأت گرفته از مستندات و وقایع تاریخی است و ترانه های تاریخی اهالی ایالت گقتان گواهی براین مدعی است.

افسانه آرا گقتسیک و شامیرام

پس از مرگ آرام، فرزندش آرا به حکومت رسید و تمامی اختیارات آرام از طرف نینوس به وی واگذار شد.

ازسوی دیگر، بعد از مرگ نینوس، شامیرام ملکه آشور شد. شامیرام زنی هوس ران بود و باشنیدن وصف زیبایی آرا ازهیچ تلاشی برای بدست آوردن آرا گفتسیک (آرای زیبا) وکشانیدنش به سرزمین آشور فروگذار نکرد. ولی کوششهای او بی نتیجه ماند و این امر باعث خشم شدید شامیرام شد. پس با لشکری عظیم به ارمنستان حمله کرد و به سرداران خود سپرد که آرا را زنده دستگیر و به نزد او آورند. درجنگ ارمنیان شکست خوردند و آرا نیز بدست سربازان شامیرام کشته شد. به دستور شامیرام ، جسد آرا را بر ایوان قصر قرار دادند و شامیرام برای آرام کردن سربازان ارمنی که به خونخواهی آرا برخاسته بودند ابراز داشت که از ایزدانش خواسته زخمهای آرا را التیام و او را زنده کنند. شامیرام آنقدر جسد آرا را نگه داشت که جسد فاسد شد ، پس جسد را در گودالی افکندند و رویش را پوشانیدند و برای فریب سپاه ارمنستان ، شخصی از مقربین خود را با لباس مبدل میان سپاهیان ارمنی فرستاد و گفت ایزدان آرا را زنده کرده اند و ذبح و قربانی به تجلیل از ایزدان خود پرداخت و به این صورت توانست خشم ارمنیان را بخواباند.

افسانه های بسیاری در مورد شامیرام نقل شده و حتی برخی از شهرها، رودها و آبراه ها در ارمنستان باستان بنام شامیرام خوانده می شد مثلاً شهر وان به شامیراماکرت شهرت داشت.

افسانه هایک و بل

به جرات میتوان گفت که یکی از افسانه هایی که اولین صفحات کتب تاریخ ارمنستان را به خود اختصاص داده است افسانه “هایک و بل ” است. این افسانه شرح مبارزات و مقاومت های ساکنین اولیه ارمنستان یعنی اقوام “هایاسا” و “خالد” هادربرابر حکومت آشوربوده است . افسانه هایک و بل به روایت موسس خورنی مورخ نامی ارمنی قرن پنجم به شرح زیرمیباشد: خدایان اولیه مخوف و مهیب بودند و به همین علت از ایشان نسل دلیرمردانی چون هایک بوجودآمد. هایک کمانکشی قوی هیکل بود که درکمانکشی شهره خاص و عام بود و باکسانی که می خواستند دلاوران راتحت سلطه خود درآورند مبارزه می نمود. ازاین رو با بل که سرزمین وی را تحت فرمان خود درآورده بودبه مبارزه برخاست ، پس فرزندان و نوادگان خود را برگرفت و سرزمین بابل را ترک و دردامنه کوه های آراتات سکنی گزید. بل که درصدد گسترش هرچه بیشترمحدوده حکومت خود بود یکی از فرزنداناش را به همراه یکی از جمگجویانش به نزد هایک فرستاد تا به وی پیشنهاد اطاعت از بل نماید تا صلح و آرامش به منطقه برگردد. هایک از پذیرش این پیشنهاد سرباززدو میان هایک و بل جنگی سخت درگرفت. بسیاری از دلیرمردان درصحنه کارزار از پای درآمدند و بل دچار وحشت شد و عقب نشینی کرد و به تپه ای که ازآن فرود آمده بود پناه برد تا درانتظار نیروهای کمکی بماند. هایک که ازهدف بل مطلع بود چله کمان بزرگ خود را با تمام قدرت تا جائیکه جاداشت کشید و تیری رها شد و زره بل را سوراخ ودرقلب بل فرورفت وبدین ترتیب براستبداد و خودکامگی وی خاتمه بخشید. به موجب این پیروزی ، درمحل کارزار آبادی بناشد و هایک نام گرفت . امروزه به این مکان هایوتس تزور(دره ارامنه) می گویند وتپه ای که بل و لشگریانش درآن مکان به قتل رسیدند گرزمانک (گورستان) خوانده می شود. به روایتی نام ملی ارامنه ((های)) به زبان ارمنی و ((هایاستان)) به معنی ارمنستان از نام ((هایک)) ریشه می گیرد.